

رسن چنبرین پای آگیش

(مرگ و ماجرای آن در شعر رودکی)

کیمیا تاج‌نیا*

چکیده

بی‌تردید یکی از قدرتمندترین موضوعات شعر رودکی که به شکل ویژه و چند سویه رخ می‌نماید «مرگ» است. انگاره و تلقی رودکی از مرگ انگاره‌ای حکیمانه است. جدای از آن که مسألهٔ مرگ در مراثی با دروغ و بصراحت عنوان و تبیین می‌گردد، این نگاه به مرگ و یادکرد همارهٔ آن در رودکی شکلی از تفکر خیامی را پدید می‌آورد که در آن دعوت به شادخواری و خردانگاشتن جهان و غمان، تم اصلی و تکرار شونده است. افزون بر آن تجلی مرگ در شعر تغزلی رودکی هم خلق تصویری از خود پس از مرگ شاعر در گفتمان با معشوق که در واقع نوعی استرحام از معشوق است و بعدها به شکلی بدیع‌تر و جدی‌تر در ادب غنایی پارسی موجودیت می‌یابد، از فرعیات موضوع مورد بحث خواهد بود.

کلیدواژه

مرگ - رودکی - مرثیه - حکمت.

* عضو هیأت علمی تمام وقت دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت و دانش‌جوی دکتری دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، ایران.

هر فرهنگ جان‌پرور و جان‌فرمند از طرح مقولات اساسی هستی و تأمل بدان‌ها ناچار است. برای بسیار کسان که در اوقات عمر، زندگی باطنی و حیات درونیشان پرقوت و رونق بوده و آمد و شد افکار و اندیشه‌ها و تأمل در گشایش رازها و پرسش‌گری‌ها و ره‌جویی‌ها، نرم‌نرم گرد از استخوانشان برآورده همواره «مرگ» معمایی شگفت بوده است. اگر ادبیات را مجموعه‌ای در نظر آوریم که در آن، زبان و روان و جان بهم برآمده و اساسی‌ترین نهاد فرهنگی هر قوم را بنیاد کرده است، می‌توان و باید از دغدغه‌های بزرگ و بنیانی بشر در آثار ادبی سراغ گرفت. مرگ هم از همان ماجراهاست که به انحای در شعر و ادب فارسی تجلی یافته و در بسیاری موارد دست‌مایه دعوت به شادخواری و اغتنام فرصت، نیز ترویج روحیه تسامح و تساهل در مواجهه با تنگناها و ناسازگاری‌های روزگار کهن سیر و سرانجام تلاش در جهت میراندن و بی‌اثرکردن مرگ از طریق پیش‌دستی نمودن در مردن - که همان قمع نفس است در عالم عرفان - گردیده. در شعر حکیم رودکی مرگ از دو منظر در خور تأمل است:

۱- مرگ در مرثی و غزل‌ها

ابیاتی برجای مانده از حکیم رودکی که می‌توان بدان‌ها عنوان «مرثیه» یا «سوگ‌نامه» داد بسیار نیست. جز دو مرثیه که در سوگ شهید بلخی و مرادی سروده شده؛ نیز قصیده‌ای که به زعم نگارنده با دریافتی متفاوت از فضا و پیکره‌اش می‌توان آن را در زمره مرثی حکیم بشمار آورد،^۱ ابیاتی پراکنده این‌جا و آن‌جا هست که در سوگ دیگران سروده شده.^۲

رودکی در سوگ شهید بلخی و مرادی دو مرثیه تأمل برانگیز دارد. جدای از آن که سرودن سوگنامه برای این دو بزرگ با دریغ بسیار هم‌راه است - چه، بی‌نصیبی ناخواسته از وجود روحانی و فضایل انسانی آنان رودکی را جگر می‌سوزاند - نوع نگاه متفاوت و بلند حکیم به مقوله مرگ و دعوت به تجسم مرگ به عنوان روی‌کردی حکیمانه و ثمرآفرین هم در این دو مرثیه جای درنگ دارد. نگاه رودکی به مرگ در سوگنامه مرادی منطبق با آموزه‌های حکمت اصیل بشری در این باب است.

رودکی مرگ را برای مرادی به منزله زندگی دوباره قلم‌داد می‌کند؛ چنان‌که در نگرش عارفانه هم مرگ را ولادت ثانی گفته‌اند. مرگ از نظرگاه او آغاز زندگی معنوی است بی‌نیاز از جسم. رودکی وجود آدمی را ترکیبی از کالبد، جان و خرد می‌داند و بر آن است که کار مرگ، تفکیک این سه از هم و عودتشان به اصل است. حکیم با آوردن تعبیر «جان دوم» دقت نظر خود را در انفکاک نفس و روح از هم نشان می‌دهد. مرگ از

دید او پالودن روح است از جسم، مثل شراب آمیخته با دُرد که در نهایت رسیدگی و پختگی به سرخم می‌رود و از درد می‌پالاید. تعبیر «جانان» در این قصیده برای خداوند به معنای مرجع وصول جان را، می‌شود از نخستین بارقه‌های فکر عارفانه در ادب فارسی به حساب آورد.

بگویم که مرگ در شعر رودکی «تازه و تیز» است فکر مرگ همواره در ذهن او زنده است. بدین اعتبار، حکمت رودکی «مرگ گراست». صولت مرگ سایه‌ای صعب بر شعرش افکنده؛ گاهی تماشای طبیعت هم مرگ را فریاد شاعر می‌آورد:

آن ابر بین که گرید چون مرد سوگوار
و آن رعد بین که نالد چون عاشق کثیب
و یا:

کفن حله شد کرم بهرامه را
کز ابریشم جان کند جامه را^۳
و یا:

زمانی برق پر خنده، زمانی رعد پر ناله
چنان مادر ابر سوگ عروس سیزده ساله^۴

رودکی در «عشق» هم از «مرگ» غافل نیست. کانون غزل «دل» است. نهیب مرگ در دل رودکی هم نفوذ کرده همان قدر که در سر. از این روی در مخاطب با معشوق از مرگ خودش حرف می‌زند. منتهی این بار مرگ بهانه بیان ناکامی عاشق است. نه چندان صعب می‌نماید و نه آن چنان سرد. بیان یک جور دل‌آزردگی است در نتیجه نافرجامی عشق که شاید برای معشوق بی‌مهرش ندامت بیاورد:

چون کشته بینی‌ام دو لب گشته فراز
از جان تهی این قالب فرسوده به آز
بر بالینم نشین و می‌گوی به ناز
کای من تو بکشته و پشیمان شده باز^۵
این عصیان فرو کشی

ده خاصیت عشق است که در زبان هم برای حکیم تازگی می‌آورد. در ادبیات ما «عشق»، دل مشغولی پس از مرگ عاشق هم هست. صاحب‌دل در جهان پس از مرگ هم در اندیشه روا و ناروا نیست. قلمرو عشق از زندگی و مرگ در می‌گذرد. عشق، نیروی زوال‌ناپذیر، نیروی فراگیر است. زندگی پس از مرگ از این منظر «فرق دارد با حیات دوباره‌ای که باور دینی به انسان نویدش را می‌دهد»^۶
نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست

ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه^۷

۲- مرگ دست‌مایهٔ پرداختن به باورهای حکمی

خواهیم دید که یکی از ویژگی‌های اندک شمار شعر رودکی در مواجهه با مرگ، تجسم لحظات پس از مرگ و کیفیت فرسایش جسم در گور است. اما نگاه حکیمانهٔ شاعر به این حدّ بسنده نمی‌کند و از فرصت دلهره‌آفرین چنین تجسمی برای دعوت به تسامح و تساهل و بهره‌وری از عمر و اوقات بهره می‌جوید. حتمی بودن مرگ و ناپایداری جهان «از مهم‌ترین ویژگی‌های فکری شعر رودکی است که آن را با شعر فردوسی و خیام همانند می‌کند. اعتقاد به گذرا بودن و بی‌اعتباری جهان در نزد رودکی، همواره با یاد مرگ قرین و هم‌راه است»^۸

ما همه خوش خوریم و خوش خسبیم

تو در آن گور تنگ تنهایی

نه چنان خفته‌ای که برخیزی

نه چنان رفته‌ای که باز آیی^۹

و یا آن جا که می‌گویی:

زیر خاک اندرون‌ت باید خفت

گرچه اکنون خواب بر دیباست

با کسان بودن‌ت چه سود کند

که به گوران‌درون شدن تنه‌است

یار تو زیر خاک مور و مگس

چشم بگشا، ببین کنون پیداست^{۱۰}

«این شعر برآستی وحشت‌انگیز است، باندازه‌ای برهنه و سرد و تلخ است که بعضی قطعه‌های زهراگین شعرای متجدد مغرب‌زمین، چون ادگار آلن پو و بودلر را به یاد می‌آورد.»^{۱۱} کیفیت مواجههٔ حکیم رودکی با «مرگ» به شکل طبیعی آن، بی‌چون و چرا و قطعی است. تلخ‌کامی ضمنی رودکی از تداعی انجام آدمی و قاطعیت و جسارت بی‌ملاحظه‌اش در بیان آن، بویژه آن جاها که رودکی در پی استنتاج حکیمانه از ماجرای مرگ است، زبان شعر او را صریح و سرد می‌کند؛ مثلاً آن جا که می‌گویی:

جمله صید این جهانی‌م، ای پسر

ما چو صعوه، مرگ برسان زغن

هرگلی پژمرده گردد زو، نه دیر

مرگ بفشارد همه در زیر غن^{۱۲}

و یا:

آخر هر کس از دو بیرون نیست

یا برآوردنی است یا زدنی است

نه به آخر همه بفرساید؟

هر که انجام راست فرسدنی است^{۱۳}

و یا:

ابله و فرزانه را فرجام خاک

جای گاه هر دو اندر یک مفاک^{۱۴}

و یا:

گوسپندیم و جهان هست به کردار نغل

چون گه خواب بود، سوی نغل باید شد^{۱۵}

دیالکتیک مرگ و زندگی گاهی حکیم را به خروش و خشم وا می‌دارد و در

آبدان جان و زبان او موجی می‌اندازد که بی‌شبهت به عصیان گاه و بیگاه خِیام در

رباعیاتش نیست:

تقدیر که بر کشتنت آزرم نداشت

بر حسن و جوانیت دل نرم نداشت

اندر عجبم ز جان‌ستان کز چو تویی

جان بستند و از جمال تو شرم نداشت^{۱۶}

چه بسا همین جدیت رودکی در طرح مرگ و بی‌پروایی ممتاز او در بیان قطعیت

غم‌انگیز آن، «مرگان‌دیشی» را در شعر تنی چند از شاعران پس از او نظیر سنایی و

خیام قوت بخشیده باشد. گاهی از سر تحسّر می‌پرسد:

چرا عمر کرکس دو صد سال؟ و یحک

نماند فزون‌تر ز سالی پرستو؟!^{۱۷}

گاهی بر بیهودگی رنج بشر در حصول مال و تحقق آمال نظر می‌کند:

مه‌تران جهان همه مردند

مرگ را سرهمه فرو کردند

زیر خاک اندرون شدند آنان

که همه کوشک‌ها برآوردند

از هزاران هزار نعمت و ناز
نه به آخر بجز کفن بردند؟^{۱۹}
و یا:

ای عاشق دل داده بدین جای سپنجی
هم‌چون شمنی شیفته بر صورت فرخار
:

دیوار کهن گشته نه بر دارد پا دیز
یک روز همه پست شود، رنجش بگذار^{۲۰}

«ناپای‌داری عمر، در نظر رودکی انگیزه و دلیلی است برای برخورداری هرچه
بیش‌تر از زندگی و توجه به شادی.»^{۲۱} رودکی به این اعتبار عمیقاً خردمند است. در
قصاید حکمیش بی آن که کلام را به حوزه فلسفه بکشاند، ذهن را به گریزناپذیری از
مرگ هشدار می‌دهد و از آن جا که زندگی در نگاه او کم‌مایه نیست، سرسختانه بر
اغتنام وقت و فرصت پای می‌فشارد، یادکرد مرگ در شعر حکیم، صلا‌ی دعوت به
زندگی است:

شادزی با سیاه چشمان شاد
که جهان نیست جز فسانه و باد
زآمده شادمان نباید بود
وز گذشته نکرد باید یاد
من و آن جعدموی غالیه‌بوی
من و آن ماه‌روی حورنژاد
نیک‌بخت آن کسی که داد و بخورد
شوربخت آن که او نخورد و نداد
باد و ابر است این جهان، افسوس
باده پیش آر، هرچه بادا باد^{۲۲}

عنوان مقاله‌گزینش و بهم‌کرده‌ای است از دو تعبیر رودکی «مرگ» را در دو
قصیده مستقل:

الف: زندگانی چه کوتاه و چه دراز
نه به آخر بمرد باید باز؟
هم به چنبر گذار خواهد بود
این رسن را اگرچه هست دراز^{۲۳}
ب: توشه جان خویش از او بربای

پیش کایدت مرگ پای آگیش^{۲۴}
تعداد این ابیات بتقریب ۱۴ بیت است.

پی نوشت‌ها

۱. رودکی، ۱۳۸۰: ص ۲۶.
۲. همان، ص ۱۳.
۳. همان، ص ۶۸.
۴. همان، ص ۱۱۱.
۵. همان، ص ۵۷.
۶. اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵: ص ۱۰.
۷. رودکی، ۱۳۸۰: ص ۴۱.
۸. زارعی، ۱۳۸۵: ص ۶۷.
۹. رودکی، ۱۳۸۰: ص ۶۴.
۱۰. همان، ص ۱۵.
۱۱. اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ص ۱۲۴.
۱۲. رودکی، ۱۳۸۰: ص ۶۱.
۱۳. همان، ص ۵۴.
۱۴. همان، ص ۸۵.
۱۵. همان، ص ۷۶.
۱۶. همان، ص ۱۰۸.
۱۷. همان، ص ۹۳.
۱۸. همان، ص ۲۸.
۱۹. همان، ص ۲۱.
۲۰. همان، ص ۲۶.
۲۱. زارعی، ۱۳۸۵: ص ۸۵.
۲۲. رودکی، ۱۳۸۰: ص ۲۸.
۲۳. رودکی، ۱۳۸۰: ص ۳۰.

کتاب‌نامه

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۷۴. جام جهان‌بین. تهران: انتشارات جامی.
۲. _____ . ۱۳۸۵. «زندگی، عشق، مرگ از دیدگاه مولوی»، مجله هستی، ش ۲۵.
۳. بزرگ بیگدلی، سعید. ۱۳۸۷. رودکی، پدر شعر پارسی. تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۴. رودکی، جعفر بن محمد. ۱۳۸۰. دیوان شعر رودکی. پژوهش، تصحیح و شرح دکتر جعفر شمار. تهران: نشر قطره.
۵. رودکی، جعفر بن محمد. ۱۳۷۹. دیوان رودکی: نگاهی نو به زندگی و احوال وی. تصحیح جواد برومند سعید. کرمان: عماد کرمانی.
۶. زارعی، محمد. ۱۳۸۵. تأثیر اندیشه‌های زروانی بر اشعار رودکی، خیام و فردوسی. ساری: دانش‌گاه مازندران.
۷. شعار، جعفر و حسن انوری. ۱۳۶۷. گزیده اشعار رودکی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۸. صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱. تهران: انتشارات فردوس.
۹. نظری، قاسم. ۱۳۸۶. یاد یار مهربان (مجموعه مقالات بزرگ‌داشت رودکی). تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۰. نفیسی، سعید. ۱۳۸۲. محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. تهران: انتشارات امیرکبیر.